



چاپ بیست و پنجم

اریک امانوئل اشمیت
خرده جنایت‌های زناشوهری

شہلا حائری



ketabTala



نشر قلم

سلسله انتشارات - ۴۸۹

تئاتر و ادبیات نمایشی - ۶۶

نمایشنامه‌های خارجی - ۱۵

سرشناسه:	اشمیت، اریک اماتول، ۱۹۶۰. م. Schmitt, Eric-Emmanuel
عنوان و نام پدیدآور:	خرده جابجایی‌های زناشویی / اریک اماتول اشمیت؛ ترجمه‌ی شهلا حاتری
مشخصات ناشر:	تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳
مشخصات ظاهری:	۸۸ ص
فروتن:	سلسله انتشارات . ۳۸۹. آثار و ادبیات نمایشی . ۶۶. ناپشنامه‌ی خارجی . ۱۵
شابک:	۹۷۸-۹۶۹-۳۴۱-۲
وضعیت فهرست‌نویسی:	فها
پادداشت:	عنوان اصلی: <i>Petits crimes conjugaux, c. 2003</i>
موضوع:	ناپشنامه‌ی فرانسه . قرن ۲۰ م
شناسه‌ی خزانه:	حاتری، شهلا، ۱۳۳۷ . مارجم
ردمبیدی کنگره:	۱۳۸۳ ج ۲ / ش ۸ / PQ ۱۶۶۱
ردمبیدی دبیر:	۸۴۲/۸۱۶
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی:	م ۸۳،۳۷۹۳۹

نشر قطره از برجسب برای تغییر قیمت استفاده نمی‌کند.

تمامی حقوق برای ناشر محفوظ است.

تکثیر تمام یا بخشی از این کتاب به هر شکلی

(به صورت صوتی، تصویری، الکترونیکی و...)

و اجرای نمایش، منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر است.

تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخلر، کوچه‌ی پنشه، پلاک ۸

تلفن: ۳-۵۱-۹۷۳۳ ۸۸

خرده جنایت های زنان شوهری

اریک امانوئل اشمیت

شہلا حائری



خرده‌جنایت‌های زناشوهری

(اجرا و اقتباس از این نمایشنامه منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر است.)

اریک امانوئل اشپت

مترجم: شهلا حائری

(عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)

صفحه آرا: ژبلا پی‌سختن

چاپ بیست و پنجم: پاییز ۱۴۰۱

چاپ: صبا

صحافی: امید

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۲۵۰۰۰ تومان

آپارتمان تاریک است.

صدای قفل و کلید می‌آید.

در باز می‌شود و از لای در سایه‌ی دو نفر از ورای روشنایی

قرمز رنگ راهرو به چشم می‌خورد.

زن وارد اتاق می‌شود، مرد با چمپدانی در دست، کمی عقب‌تر

در درگاه باقی می‌ماند، انگار تردید دارد که داخل شود. لیزا

به طرف پرریز برق می‌دود، با عجله تمام چراغ‌ها را یکی پس از

دیگری روشن می‌کند، بی‌صبرانه می‌خواهد هر چه زودتر

همه‌جا دیده شود.

وقتی همه‌جا روشن شد درست مثل اینکه دکور نمایشی را

آماده کرده باشد، دست‌هایش را باز می‌کند و آپارتمان را

نشان می‌دهد.

لیزا خب؟

مرد سرش را به علامت نفی تکان می‌دهد. زن نگران اصرار

می‌کند.

لیزا چرا عجله نکن. فکرت رو متمرکز کن.

مرد نگاه دقیق و موشکافانه‌ای به وسیله‌ها می‌اندازد، سپس با

حالتی مغلوب و ترحم‌برانگیز گردش را کج می‌کند.

لیزا هیچی؟
ژیل هیچی.

زن با این پاسخ قانع نمی‌شود. از او می‌خواهد چمدانش را زمین بگذارد، در را می‌بندد، بازویش را می‌کشد و او را به طرف مبل می‌برد.

لیزا اینم مبلیه که دوست داری روش بشینی و کتاب بخونی.
ژیل به نظر حسایی درب‌وداغون می‌آد.
لیزا هزار دفعه گفتم بیا پارچه‌ش رو عوض کنیم ولی هر دفعه جواب می‌دادی یا من یا پارچه‌فروش.

ژیل روی مبل می‌نشیند. از درد، صورتش درهم می‌رود.

ژیل فقط پارچه‌ش نیست که باید عوض شه، فنرش هم پدر آدمو درمی‌آره.
لیزا فنر روشنفکری.
ژیل ببخشین؟
لیزا به عقیده‌ی تو یک مبل درست و حسایی باید ناراحت باشه. اسم این فنری رو که توی رون چپت فرو می‌ره گذاشته بودی فنر روشنفکری، عقربه‌های ذهن، سیخ هوشیاری!
ژیل حالا من یک روشنفکر الکی‌ام یا یک مرتاض واقعی؟
لیزا برو پشت میزت بشین.

ژیل مطیع به دنبال لیزا می‌رود اما با بدگمانی به صندلی نگاه می‌کند و پیش از نشستن دستی به آن می‌کشد. وقتی می‌نشیند فلز صندلی جیرجیر می‌کند. ژیل آهی می‌کشد.

ژیل درباره‌ی جیرجیر صندلی هم نظریه دارم؟
لیزا معلومه. نمی‌ذاری حتی یک قطره روغن بهش بزنی. به نظر تو هر جیرجیری مثل یک زنگ خطر. یک چهارپایه‌ی زنگ‌زده به‌طرز فعالانه‌ای به مبارزات علیه ازم‌گسیختگی جهانی کمک می‌کنه.

ژیل درباره‌ی همه چیز این طوری نظریه می‌دم؟
لیزا تقریباً. خدانکنه روی میز کارت رو مرتب کنم، دیگه واویلا! اسم شلوسی کاغذهای انبارشده روی میزت رو گذاشتی «نظم بایگانی تاریخی». دانه می‌گی که کتابخونه بدون خاک مثل کتابخونه‌های اتاق انتظار. به نظر تو چون خود نون رو می‌خوریم خرده‌های نون هم کثیف نیستن. حتی همین چند وقت پیش با اطمینان ادعا می‌کردی که خرده‌های نون اشک‌های نون هستن که وقتی می‌بریمش از شدت درد از چشم‌هاش سرازیر می‌شن. نتیجه اینکه تو دل مبل‌ها و تخت‌ها پر از غم‌وغصه است. لامپ‌های سوخته رو عوض نمی‌کنی به بهانه‌ی اینکه باید چند روزی برای مرگ روشنائی عزاداری کرد. بعد از پانزده سال مطالعه و زندگی مشترک بالاخره موفق شدم نظریه‌های متعدد تو رو در یک فرضیه‌ی اساسی خلاصه کنم که اینه: توی خونه دست به سیاه و سفید نباید زد!

مرد لبخند ملایم و متاثری به لب دارد.

ژیل پس زندگی با من جهنمه؟

زن متعجب به طرف او برمی‌گردد.

لیزا هروقت این سؤال رو می‌کنی دلم می‌گیره.

ژیل و جوابش چیه؟

لیزا چیزی نمی‌گوید. از آنجا که ژیل همچنان منتظر است، سرانجام تسلیم می‌شود و با لحنی ملایم و شرم‌آلود جواب می‌دهد:

لیزا البته که جهنمه... ولی یه جورایی هم... به این جهنم علاقه دارم.
ژیل چرا؟
لیزا چون هواش گرمه...
ژیل آره، تو جهنم همیشه همین طوره.
لیزا و جای منم معلومه.
ژیل شیطان، شیطان...

مرد که با این حرف‌ها خیالش راحت شده است متوجه اطرافش می‌شود و دستی به اشیای دم‌دستش می‌کشد.

عجیبه... احساس می‌کنم یک نوزاد بالغم. از... راستی از کی؟

لیزا پانزده روز...
ژیل این همه وقت!
لیزا به نظر من طولانی اومد.
ژیل به نظر من کوتاه اومد. (با خودش صحبت می‌کند.) یک روز صبح از خواب بیدار شدم، دیدم تو بیمارستانم، دهنم شل شده بود مثل اینکه از دندونسازی اومده بودم، گونه‌هام زُق‌زُق می‌کرد، یه دستمالم دور سرم بود. «اینجا چه کار می‌کنم؟ تصادف کردم؟ هرچی باشه اقلأ زنده‌م.» بیداری برام تسکین بود. تنوم لمس می‌کردم مثل این بود که پسم دادن. براتون تعریف کردم که...

لیزا (اصلاحش می‌کند.) تو!
ژیل (حرفش را اصلاح می‌کند.) برات جریان پرستارو تعریف کردم؟

ژیل بر اثر حادثه‌ای مرموز دچار فراموشی می‌شود. همسرش او را به خانه می‌آورد اما ژیل حافظه‌اش را از دست داده است و سعی می‌کند از صحبت‌ها و تعریف‌هایی همسرش گذشته را بازسازی کند و هویت خود را بازیابد. اما آیا لورا به او شروع نمی‌گوید تا تصویر دیگری از زندگی زنانشویس‌شان ارائه دهد؟ اصلاً این زن کیست؟ آیا حقیقت دارد که همسر اوست؟

خوبه جنبش‌های زنانشوهری داستان زوجی است در پی حقیقت. در این نمایشنامه اریک اناتول شمیت با طوری میانه‌جایی نظریه از دلدادگی و زندگی زنانشوهری ارائه می‌دهد و خواننده را متحیر و شگفت‌زده هر لحظه غافل گیر می‌کند.

چاپ‌های تئاتر فرهنگستان فرانسه در سال ۲۰۰۱ به پاس کتاب‌های ارزشمند اریک اناتول شمیت به او اهداء شد.

تمام رمان‌ها و ترجمه‌های شهلا حائری و همچنین کتاب او در تئاتر مارسیل پروست، در سایه‌های مارسیل پروست، در نشر قطره به چاپ رسیده است.

